

ترکیه بعد از فراندوم؛ انتظارات برای قفقاز

فراندوم قانون اساسی ترکیه که در تاریخ 16 آوریل 2017 برگزار شد، بازتاب بسیار زیادی در کشورهای جنوب قفقاز به دنبال داشت.



به گزارش آران نیوز به نقل از بنیاد مطالعات قفقاز، اکنون اگر چه روسیه و ترکیه از وضعیت بسیار خطرناک در روابط دوجانبه بعد از سرنگونی سوخو 24 روسی توسط نیروی هوایی ترکیه، فاصله گرفته‌اند، ولی هنوز هم نمی‌توان روابط دو کشور را عالی توصیف کرد. با این که اصلی‌ترین اختلافات روسیه و ترکیه به مساله سوریه برمی‌گردد، ولی مواضع دو کشور در مساله قفقاز جنوبی نیز آنقدرها به هم نزدیک نیست. مسکو و آنکارا دیدگاه‌های بسیار متفاوتی در خصوص طیف وسیعی از مسائل در بسیاری از زمینه‌ها از جمله راه حل بحران‌های قومی و چشم‌انداز انرژی و ترانزیت در منطقه قفقاز دارند.

اصلاحات قانون اساسی در ترکیه، در واقع پایان فرایند انتقال ترکیه از یک جمهوری پارلمانی به مدل ریاست جمهوری محسوب می‌شود. مبلغ اصلی فراندوم در ترکیه، رئیس‌جمهور کنونی این کشور یعنی اردوغان بود. از زمانی که حزب اسلام‌گرای میانه‌روی «عدالت و توسعه» در سال 2002 در انتخابات پارلمانی به رهبری اردوغان به پیروزی رسید و توانست دولت تشکیل دهد، اردوغان به شخصیت اول ترکیه تبدیل شد. تا مارس 2003، او فقط رهبر حزب پیروز بود، او بعد به مدت 11 سال نخست‌وزیر ترکیه بود. در نهایت او در آگوست 2014 به عنوان رئیس‌جمهور ترکیه انتخاب شد. او در این 15 سالی که در قله قدرت در ترکیه بوده است؛ نشان داده که توانایی بسیار بالایی در مقابله با چالش‌های داخلی و خارجی بدون توجه به این که منشأ این چالش چه کسی باشد (آمریکا؛ اتحادیه اروپا و یا اسرائیل) دارد.

در این بازه زمانی، سیاست خارجی ترکیه نیز تغییرات شدیدی داشته است. اردوغان بسیاری از تابوهای که در دوره کمالیست‌ها به وجود آمده بود را از بین برد. حالا بعد از پیروزی اردوغان در فراندوم قانون اساسی ترکیه؛ اظهار نظرات در خصوص غروب حتمی دوره کمال آتاتورک در ترکیه بسیار باب شده‌اند. آیا در این بستر باید انتظار فعال شدن پر رنگ ترکیه در قفقاز جنوبی را داشت؟ به نظر می‌رسد که پاسخ دقیقی برای این سوال وجود ندارد.

در واقعیت، طی ده‌ها سال سپری شده از تاسیس جمهوری ترکیه در سال 1923، نخبگان ترکیه حوزه قفقاز را به صورت کامل رد می‌کردند. ایده‌های کمال آتاتورک در خصوص به حاشیه راندن مولفه اسلام، در کنش سیاسی ترکیه حفظ شده بوده و ترکیه بیشتر به سمت اروپا متمایل بود. در نتیجه قفقاز و خاورمیانه و بالکان به اولویت دوم در سیاست خارجی ترکیه تبدیل شدند.

در سال‌های جنگ سرد، ترکیه فقط خط مقدم ناتو در ارتباط با مناطق جنوبی شوروی، «دشمن بالقوه» غرب بود. اما باید گفت که تغییر این سیاست از دوره‌ای که اردوغان بر سر کار آمد، شروع نشد.

با فروپاشی شوروی، پایان جنگ سرد و پایان دوران جهان دو قطبی، واقعیت ژئوپلیتیک جدیدی در دنیا شکل گرفت. در نقشه دنیا، جمهوری آذربایجان که یک کشور ترک‌زبان است، شکل گرفت. ترکیه 9 دسامبر 1991 جمهوری آذربایجان را به رسمیت شناخت؛ این یعنی دقیقا یک روز بعد از امضای توافقنامه بلاوازا و قبل از پذیرش بیانیه آلمانی که بنیان حقوقی کشورهای مشترک‌المنافع (CIS) را تشکیل می‌دهد. ترکیه اینگونه با تعجیل جمهوری آذربایجان را به رسمیت شناخت. همان‌گونه که مصطفی آیدین، کارشناس ترکیه‌ای می‌گوید: بعد از اینکه در جمهوری آذربایجان یک رژیم آنتیست (رژیم شوروی) تشکیل شد، بسیاری از رهبران و روشنفکران آذربایجانی به ترکیه مهاجرت کردند و سهم بزرگی در ایجاد جمهوری ترکیه داشتند. آنها اینجا زندگی کردند، اثرات علمی و فرهنگی تولید کردند، در ترکیه مردند و بنیان مستحکمی برای روابط امروز ایجاد کردند.

به وجود آمدن ارمنستان نیز بر شدت مشکلات روابط بین ترکیه و ارمنستان افزود. پیش از این مشکلات ترکیه و ارمنستان به مسائل تراژیک آغاز قرن 20 محدود بود. در کنار این مسائل، بحران‌های منطقه‌ای در قراغاب، اوستیای جنوبی، آبخازیا و چچن نه فقط در نزدیکی مرزهای ترکیه رخ می‌دادند بلکه جوامع مختلفی که ریشه قفقازی داشتند و در ترکیه ساکن بودند، نیز مستقیما در داخل ترکیه به این بحران‌ها واکنش نشان می‌دادند.

تا همین امروز هم مساله قراغاب نه فقط یک مساله سیاست خارجی که بخشی از مشکلات داخلی ترکیه محسوب می‌شود. دقیقا به همین دلیل است که عادی‌سازی روابط ترکیه و ارمنستان تا امروز نتیجه مشخصی به همراه نداشته است.

شرایط جدید در فضای پسا شوروی این شانس را برای ترکیه ایجاد کرد که اهمیت خود از نقطه نظر انرژی و لجستیک را افزایش دهد. این نقش در واقع نقش پل ترانزیت بین‌المللی انرژی از روسیه، قفقاز جنوبی، حاشیه خزر و احتمالا کشورهای عربی به بازار اروپا و اسرائیل است.

اولین مبلغ سیاست خارجی جدید ترکیه، تورگوت اوزال بود. او اعلام کرد که ترکیه آمادگی دارد تا مسئولیت منطقه‌ای که از لحاظ تاریخی بخشی از امپراطوری عثمانی است را بر عهده بگیرد. این رویکرد او فعال شدن ترکیه را به همراه داشت و مولفه‌های «نیروی سخت» (فشار به ارمنستان، که در نتیجه به بستن راه زمینی منجر شد) و توسعه روابط با همسایگان (تلاش برای برقراری ارتباط خوب با گرجستان، علی‌رغم باز ماندن «بئجره آبخازیا» برای ترکیه) خود را نشان دادند. شخص بعدی که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری روابط منطقه‌ای جدید ترکیه داشت، اسماعیل جم (وزیر خارجه ترکیه 1997-2002) بود. تلاش‌های او کمک کرد تا مسکو و آنکارا در جریان بحران قفقاز شمالی در بستر تقابل در چچن از استفاده از «سلاح جدایی‌طلبان» در برابر یکدیگر دست بردارند.

در نهایت روی کار آمدن اردوغان نیز تغییر 180 درجه‌ای در سیاست خارجی ترکیه ایجاد نکرد. تغییر سیاست ترکیه و فعال شدن آنکارا (قفقاز جنوبی، بالکان و خاورمیانه) از دورانی قبل از قدرت گرفتن حزب عدالت و توسعه، آغاز شده بود. اردوغان این برنامه را دنبال و آنرا تقویت کرد. در عین حال او و اسلاف او به خوبی بر موانعی که مشکلات اجرایی شدن سیاست ترکیه در قفقاز جنوبی هستند، واقفند.

مساله اول، نقش بسیار مهم روسیه است که مدعی نقش اول در فضای پسا شوروی است. تا پیش از «بهار عربی» عملا یک توافق نانوشته بین روسیه و ترکیه در حوزه تقسیم منافع وجود داشت: خاورمیانه اولویت اول ترکیه شناخته می‌شد و قفقاز جنوبی هم حوزه نفوذ مسکو بود. اما تغییرات شدید در خاورمیانه، وقایع 2010-2011 تونس، مصر و سوریه، اتخاذ مواضع متفاوت از سوی ترکیه و روسیه را به همراه داشت. بی‌ثباتی ایجاد شده در خاورمیانه و منطقه، در ترکیه به عنوان یک فرصت برای تحکیم موقعیت آنکارا به عنوان اصلی‌ترین بازیگر خاورمیانه، ارزیابی شد.

اما مسکو این وضعیت را تهدید صادرات اسلام رادیکال به تمام منطقه قفقاز بزرگ (کشورهای مستقل جنوب قفقاز و مناطق قفقازی روسیه) دانست. همین مساله گره جدیدی در روابط روسیه و ترکیه بر سر مساله سوریه را به دنبال داشت و این خطر وجود داشت که بحران‌های خاورمیانه بر قفقاز نیز تاثیر بگذارد. این سناریوی منفی رخ نداد ولی درگیری‌های قراغاب در سال گذشته نشان داد که خطر و احتمال افزایش تنش‌ها در قفقاز هنوز هم به قوت خود باقی است.

در این ارتباط، عملگرایی در روابط مسکو و آنکارا در مساله سوریه تا حد زیادی به خواست دو کشور برای جلوگیری از بروز تنش‌های جدید در قفقاز جنوبی برمی‌گردد. در غیر این صورت خطر استفاده از این تقابل‌ها توسط دو قدرت بزرگ اوراسیا بسیار بالاست.

اینجاست که یک دو راهی مهم آشکار شد. با توجه به تغییراتی که اخیراً در ترکیه رخ داده است، امکان سرد شدن روابط آنکارا و واشنگتن بسیار بیشتر شده است. در جریان تبلیغات فراندوم تغییر قانون اساسی، اردوغان به صورت بی‌سابقه‌ای از آمریکا و اتحادیه اروپا انتقاد می‌کرد. با این وجود ماجرای انهدام بمب‌افکن روسیه نشان داد که ضدآمریکایی بودن هم تضمینی برای نزدن «چاقو از پشت» نیست. علاوه بر این پرنرنگ‌تر شدن نئوعثمانیسم در ترکیه، استقلال و قابل پیش بینی نبودن اردوغان یا کشور به او به صورت کامل را افزایش خواهد داد. با توجه به تمام عواقب این مساله می‌توان گفت که امکان افزایش تنش در قرا باغ از تهدید احتمال جنگ مجدد در آبخازیا و اوستیای جنوبی به مراتب بیشتر است.

آمریکا با روی کار آمدن ترامپ درگیر تنش جدیدی با ایران شد. ترامپ در این بستر از همپیمانان اسلامی آمریکا (ترکیه، جمهوری آذربایجان و کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس) می‌خواهد که وارد میدان شوند. علیرغم اینکه در ترکیه و جمهوری آذربایجان حقوق بشر و آزادی به صورت کامل رعایت نمی‌شود ولی امتیازاتی به باکو و آنکارا اعطا خواهد شد. این در شرایطی است که واشنگتن انتخاب «قطعی» به نفع ترکیه و جمهوری آذربایجان در برابر ارمنستان نخواهد داشت. همانگونه که آرگ گالستیان، کارشناس مسائل آمریکا به درستی می‌گوید، اگر چه فیونا هیل، مشاور جدید وزارت خارجه آمریکا در مسائل روسیه و اروپا به شدت از مسکو انتقاد می‌کند ولی او «واقعیت‌های موجود در منطقه را درک می‌کند و می‌داند که چنین وضعیتی می‌تواند به بروز درگیری بزرگ با عواقب نامشخص منجر شود. به همین دلیل او بارها از کاخ سفید خواسته است تا در رابطه با باکو محتاط باشد، باکوایی که فعالانه توان نظامی و فنی خود را توسعه می‌دهد».

یکی دیگر از «مخالفان» نزدیکی با «متحدین اسلامی» ممکن است جان هفرن، سفیر سابق آمریکا در ایروان باشد. با توجه به اختلافات عمیق روسیه و آمریکا در طیف گسترده‌ای از مسائل (از سوریه تا اوکراین)، مسکو باید در روابط خود با رهبرانی که ضدآمریکایی بودن را به عنوان اولویت ایدئولوژی خود انتخاب کرده‌اند، با احتیاط رفتار کند. اینکه مخالف آمریکا باشید، دلیلی نیست که طرفدار اقدامات روسیه باشید.